

ولایت مطلقه فقیه؛ سدّ راه سکولاریسم

ابوالحسن بکتاش*

چکیده

ولایت فقیه با قید «مطلقه» سازوکاری برای اجرای قانون الهی می‌باشد. اطلاق در ولایت مطلقه به معنای اطلاق از قیود دین و احکام اسلام نیست تا ولی فقیه طبق خواسته‌ها و تمایلات، حکم حکومتی صادر نماید بلکه احکام حکومتی، مطابق قواعد و ضابطه‌هایی است که در فقه کلان سامان یافته و فقیه با استفاده از قواعد کلی فقه و فقهت دینی آن را صادر می‌کند؛ اطلاق در ولایت مطلقه فقیه نه تنها تصلّب و استبداد نیست، بلکه انعطافی است که با حفظ اصول و ارزش‌های دینی برای مصالح عمومی جامعه مسلمین انجام می‌گیرد و نظارت مجلس خبرگان و فقهای عادل را به همراه دارد؛ از این‌روی ولایت مطلقه فقیه و احکام حکومتی آن، نه تنها زمینه‌ساز یا عامل سکولاریسم و عرفی‌گرایی در جامعه نیست بلکه وجود آن برای جلوگیری از این کژراهه‌هاست و حرکت جامعه در مجرای ولایت مطلقه مانع افتادن در دام سکولاریسم است.

کلید واژگان: ولایت مطلقه فقیه، مصلحت، احکام حکومتی، سکولاریسم و عرفی‌گرایی، سکولاریزاسیون.

*. دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش انقلاب اسلامی؛ Yasahebman@yahoo.com

مقدمه

ولایت فقیه از جمله موضوعاتی است که به لحاظ برخورداری از جایگاهی مهم و تأثیرگذار در جامعه دینی، همواره در معرض شبهه افکنی شبهه افکنان بوده و افرادی در صدد بوده‌اند که با القای برخی تحلیل و توصیف‌های ناروا این جایگاه مهم و والا را در نگاه مردم مخدوش و ناکارآمد جلوه دهند و واضح است که این‌گونه ابراز نظرها، به خاطر عدم شناخت صحیح از ولایت فقیه و جایگاه آن است.

یکی از شبهات مطرح در این زمینه توصیف و تبیین نادرست در مورد مطلقه بودن ولایت فقیه است، برخی گفته‌اند: «وقتی طبق مفهوم ولایت مطلقه فقیه، حاکم می‌تواند در شرایطی احکام اولیه را هم، تعطیل کند و یا به حالت تعلیق درآورد، دیگر چه جای ادعای حکومت دینی و یا الهی؟ مگر حکومت‌های دیگر چه می‌کنند که حکومت ولایت فقیه نمی‌کند؟» (یوسفی اشکوری، ۱۳۹۱/۱/۱۳)، افزون بر این، نتیجه ولایت مطلقه را سکولاریسم و عرفی‌گرایی دانسته و گفته‌اند:

«تجربه نشان می‌دهد که در جوامع مذهبی دارای نظام دینی و فقهی، زمینه‌های رشد عرفی‌گرایی و به اصطلاح سکولاریسم سریع‌تر فراهم می‌شود» (همان) این در حالی است که وجود ولایت فقیه، اساساً برای حفظ مشروعیت دینی حکومت و هدایت جامعه در جهت پاسداری از ارزش‌های دینی است. ادعای فوق این است که ولایت مطلقه چون می‌تواند احکام اولیه را تعطیل کند و یا به تعلیق درآورد، باعث رشد زمینه‌های عرفی‌گرایی شده و در نهایت، حاکمیت سکولاریسم و عرفی‌گرایی را به دنبال خواهد داشت.

قبل از پاسخ به این ادعا سزاوار است مفهوم‌شناسی ولایت مطلقه فقیه، عرفی‌گرایی و احکام حکومتی مورد توجه قرار گیرد:

ولایت مطلقه فقیه: برخی ولایت مطلقه فقیه را همان ولایت عامه دانسته‌اند که مقید به حوزه خاصی چون ولایت فتوا یا قضا نیست بلکه شمول ولایت فقیه، عام بوده و علاوه بر ولایت بر فتوا و ولایت قضایی، ولایت سیاسی و اداره جامعه را هم در بر دارد، براساس دیدگاه امام خمینی علیه السلام و تبیین ایشان درباره مفهوم مطلقه و اطلاق ولایت این اختیارات در چارچوب احکام فرعی فقهیه نیست بلکه «فقیه عادل همه



اختیارات حکومتی و سیاسی پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصومین را دارا می‌باشد» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۶۷)؛ همین ولایتی که برای رسول اکرم ﷺ و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست برای فقیه هم هست (امام خمینی، ۱۳۷۶، ص ۵۲) چون «اساساً تفاوت (در اختیارات حکومتی و سیاسی) معقول نمی‌باشد، زیرا والی - هر که باشد - اجرا کننده احکام شریعت، اقامه کننده حدود الهی، ... مطابق مصلحت مسلمانان است» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۶۷) روشن است که این معنا با مفهوم ولایت به معنای ولایت عامه، متفاوت است زیرا براساس دیدگاه امام خمینی ﷺ مفهوم ولایت مطلقه فقط به معنای شمولیت عام آن یعنی اداره جامعه و به عبارتی زعامت سیاسی اجتماعی مردم نیست بلکه معنای آن داشتن تمام اختیارات حاکم برای اداره و تدبیر جامعه بر مبنای مصالح نظام و مسلمین است، البته اطلاق این ولایت نسبی است (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۷۴) و ولی فقیه نسبت به تأمین مصالح عمومی امت اختیارات گسترده‌ای دارد و این به معنای نامحدودیت و یا مطلق‌العنان بودن و یا داشتن اختیارات طبق آنچه که پسند جامعه باشد قطعاً نیست زیرا در اصطلاح ولایت مطلقه فقیه، فقاہت، قید ولایت است و اضافه شدن ولایت، بر عنوان فقیه، که یک وصف اشتقاقی است، خود موجب تقیید است و وصف فقاہت آن را تقیید می‌زند چون ولایت او از عنوان فقاہت او برخاسته است و موضوع اگر دارای عنوان اشتقاقی شد، محمول در شعاع دائرة وصف عنوانی، محدود می‌گردد و اختیارات ولی فقیه در اندازه گستره آن همان وصف و دائر مدار وصف عنوانی که فقاہت باشد، خواهد بود (همان) یعنی همانطور که اشاره کردیم ولی فقیه تمام اختیارات حاکم برای اداره و تدبیر جامعه بر مبنای مصالح نظام و مسلمین را داراست.

عرفی‌گرایی و سکولاریسم: سکولاریسم به معنای حذف یا بی‌اعتنایی و یا به حاشیه بردن نقش دین در ساحت‌های مختلف حیات انسانی از قبیل سیاست، حکومت، امور فراطبیعی، عقلانیت، اخلاق و غیره است (بیات، ۱۳۸۱، ص ۳۲۸، قدردان ملکی، ۱۳۸۰، ص ۱۸) سکولارها معتقدند که برای تفسیر جهان نباید از زبان دینی استفاده کرد و تنها با زبان بشر می‌توان جهان را کشف و تبیین نمود و علم و دانش بشر راهگشای جهان بهتر و زندگی نیکوتر است (داعی‌نژاد، ۱۳۸۳، ص ۴) البته فرق





سکولاریسم با سکولاریزاسیون این است که سکولاریسم در اصطلاح به ایدئولوژی و مرامی گفته می‌شود که اندیشه سکولار را تبلیغ و ترویج می‌کند (قدردان‌ملکی، ۱۳۸۰، ص ۱۹ - ۲۰)، درحالی‌که سکولاریزاسیون فرایندی است که به عرفی شدن ... و انفکاک دین از دنیا و به حاشیه‌راندن دین از عرصه‌های اجتماعی اشاره دارد (ویلسون، ۱۳۷۷، ص ۱۹).

احکام حکومتی: احکام حکومتی عبارتند از مجموعه دستورات و مقرراتی که بر اساس ضوابط شرعی و عقلی، به طور مستقیم و غیر مستقیم، از سوی حاکم اسلامی برای اجرای احکام و حدود الهی و به منظور اداره جامعه در ابعاد گوناگون آن و تنظیم روابط داخلی و خارجی آن صادر می‌گردد (علی‌اکبر کلانتری، ۱۳۷۸، ص ۱۰۸ - ۱۰۹).

ولایت فقیه و حدود و اختیارات آن

حدود و اختیارات ولی فقیه از جمله مباحثی است که توجه بدان ضروری و لازم است؛ در این باره دو دیدگاه کلی در میان فقها وجود دارد، یک دیدگاه قائل به تصرف و اختیارات محدود فقیه است و معتقد می‌باشد که اختیارات ولی فقیه در عصر غیبت، تنها محدود به امور ضروری و حسبیه است، حسبیه همان اموری است که خداوند متعال در هیچ زمانی راضی به تعطیل شدن آن نیست مانند سرپرستی ایتام و اموری که متصدی خاص ندارد، البته این دیدگاه خود از نظر گستره و دامنه امور حسبیه به دو دیدگاه تقسیم می‌شود، یک دیدگاه امور حسبیه را محدود به امور جزئی و خاص مانند سرپرستی امور غائبین و قاصرین و مانند آن می‌داند و دیدگاه دیگر قائل به گستره عام امور حسبیه است و معتقد است که امور حسبیه تنها محدود به امور جزئی نبوده و شامل هر امر ضروری و لازمی از جمله تشکیل حکومت، ایجاد امنیت، دفاع در برابر دشمنان و حفظ اساس اسلام نیز می‌شود.

دیدگاه کلی دوم که از آن به ولایت عامه تعبیر می‌شود، بر این باور است که ولایت فقیه به امور حسبیه، اختصاص نداشته و گستره آن فراتر از امور حسبیه است و عموم شؤون ولایت یعنی فتوا دادن، تصدی امر قضا و نیز زعامت و رهبری سیاسی اجتماعی را در بر می‌گیرد، این نظریه قرائت مشهور از نظریه ولایت فقیه است.

این دیدگاه نیز از نظر گستره و حدود اختیارات ولی فقیه به دو دیدگاه تقسیم می‌شود، یک دیدگاه ولایت عامه فقیه در چارچوب احکام فرعیه است که در عین پذیرش ولایت عامه فقیه، آن را محدود و مقید به احکام فرعی می‌داند (صابری همدانی، ۱۳۹۱، ص ۴۶)، دیدگاه دیگر، ولایت عامه فقیه را فراتر از چارچوب احکام فرعیه می‌داند، بر اساس این دیدگاه گستره ولایت فقیه همه اختیاراتی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام در امر حکومت و اداره امور جامعه دارا بودند، مگر آنکه موردی از اختیارات خاص معصوم علیهم السلام باشد. از این دیدگاه به «ولایت مطلقه فقیه» تعبیر می‌شود.

براین اساس ولایت مطلقه فقیه ناظر به گستره حوزه و قلمرو اختیارات ولی فقیه است که اختیارات آن در عصر غیبت نه محدود به امور حسیه و ضروری است و نه محصور در احکام فرعیه است، بلکه وی در زمان غیبت، تمام اختیاراتی که پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام در امر حکومت، سیاست و اداره جامعه بر عهده داشتند را دارا می‌باشد. با توجه به همین دیدگاه اخیر، این شبهه مطرح گردیده است که ولایت مطلقه فقیه با چنین اختیاراتی که می‌تواند احکام اولیه را تعطیل و یا به تعلیق درآورد، دیگر چه جای ادعای حکومت دینی و یا الهی است، مگر حکومت‌های دیگر چه می‌کنند که حکومت ولایت فقیه نمی‌کند (یوسفی اشکوری، ۱۳۹۱ / ۱ / ۱۳)، آیا چنین اختیاراتی جامعه را به سمت سکولاریسم پیش نمی‌برد؟ (همان).

ولایت مطلقه فقیه و سکولاریسم

نکته اساسی که در ولایت مطلقه فقیه به‌عنوان رکن حکومت و نظام اسلامی، وجود دارد و آن را از حکومت‌های عرفی جدا می‌کند، مفهوم خاص و متمایز «مصلحت نظام» است؛ به‌طور کلی در فقه شیعه، مصلحت وقتی معتبر بوده و ارزش دارد که در چارچوب مقاصد شریعت باشد، پس در مرحله نظری و تئوریکه اعمال مصلحت به معنای مخالفت با کلیت احکام شرعی نخواهد بود، بلکه ترجیح یک حکم شرعی بر حکم شرعی دیگر خواهد بود، به عبارت دیگر، ترجیح یک مصلحت شرعی به دلیل اهم بودن، بر مصلحت شرعی دیگر است.





بنابراین با توجه به جنبه محتوایی این موضوع، نمی‌توان ملازمه‌ایی بین ولایت مطلقه با عرفی‌گرایی و سکولاریسم یافت، چراکه فرض این ادعا، زمانی ممکن است که ولایت مطلقه را به معنای اطلاق از قیودات دین و احکام اسلام دانسته و ملاک و معیار آن را خواسته‌ها و تمایلات مستبدانه حاکم بدانیم، لکن امام خمینی رحمته الله علیه این ذهنیت و اشکال را رفع نموده و می‌فرماید: «اسلام حکومت را طبق استبداد که در آن نظر و خواسته‌های نفسانی یک فردی ملاک باشد... ننهاده است، حکومت اسلامی در همه شئون و جنبه‌های خود از قانون الهی الهام و نشأت می‌گیرد... بلکه همه آنچه در حکومت می‌گذرد بایستی بر طبق قانون الهی باشد، البته حاکم اسلامی می‌تواند در موضوعات طبق صلاح مسلمین و یا صلاح حوزه حکومتی خود عمل کند، چنین اختیاری، استبداد رأی نیست، بلکه عمل کردن طبق صلاح و خیر است به نظر حاکم، مانند عمل او تابع مصلحت است.» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۶۱). مصلحت در جامعه اسلامی، مصلحتی است که هم مربوط به دنیای مردم باشد و هم مربوط به آخرتشان؛ هم حسنه دنیا باشد و هم حسنه آخرت... بنابراین چیزی مصلحت واقعی انسان است که هم سود دنیا و هم به نفع آخرت او باشد؛ اگر چیزی به سود دنیای او باشد ولی به آخرتش آسیب برساند مصلحت او نیست (جوادی‌آملی، ۱۳۷۸، ص ۶۶)، نکته دیگر اینکه مفهوم مصلحت با ضرورت تفاوت دارد، می‌توان گفت که هر امر ضروری، مصلحت است اما هر امر دارای مصلحت، الزاماً ضروری نیست؛ مگر آنکه بالقوه ضروری باشد، مصلحت گاهی اولویت تعیینی دارد و گاهی اولویت تفضیلی، در آنجا که اولویت تفضیلی است، ضرورت نیست (جوادی‌آملی، ۱۳۷۸، ص ۶۵).

ولایت مطلقه و مأموریت اجرای قانون الهی

دلیل اساسی مطرح شدن ولایت مطلقه این است که احکام گسترده اسلام، تا زمانی که به مقام عمل و اجرا در نیامده باشند، هرگز با مانع و مزاحمی مواجهه نمی‌شوند، اما در مقام اجرا به دلیل آنکه عالم طبیعت و حرکت، عالم تضاد و مزاحمت است، برخی احکام دچار تزاخم می‌گردند، تزاخم به این معناست که در یک زمان، تحقق دو یا چند دستور دینی امکان‌پذیر نباشد و اجرای هر یک سبب ترک دیگری گردد، در چنین

مواردی، چاره‌ایی جز کنار گذاشتن دستور مهم و عمل نمودن به دستور مهم‌تر، وجود ندارد، البته فهم تراحم و رفع آن کاری بسیار دشوار است و شخص رهبر و حاکم اسلامی برای اینکه از عهده انجام چنین کاری برآید دو ویژگی داشته باشد، یکی آگاهی به زمان و مصلحت نظام اسلامی و دیگری شناخت حکم مهم‌تر که در سایه اجتهاد مطلق فقیه و دیگر شرایط لازم او محقق می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۲۴۵).

ولی فقیه با صدور احکام حکومتی و ولایت مطلقه‌ای که دارد مأمور اجرای قانون الهی بوده و حکمی را تشریح نمی‌کند، چنان‌که امام خمینی علیه السلام تصریح می‌کنند که والی «اجرا کننده احکام شریعت و اقامه کننده حدود الهی است» البته ولایت او تشریحی و مربوط به امور تشریحی است لکن ولایت بر تشریح و قانونگذاری را ندارد؛ توضیح آنکه «ولایت بر تشریح و قانونگذاری، منحصر به ذات اقدس اله است، قرآن کریم در این باره فرموده است: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ (یوسف: ۶۷) ولایت تشریحی یعنی نوعی سرپرستی که نه ولایت تکوینی است و نه ولایت بر تشریح و قانون بلکه ولایتی است در محدوده تشریح و تابع قانون الهی» (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۴) بنابراین حاکم اسلامی (ولی فقیه) مأمور اجرای قانون الهی می‌باشد چنان‌که خدای متعال خطاب به پیامبر می‌فرماید: ﴿لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ (نساء: ۱۰۵) تو مبعوث شده‌ای تا در بین مردم حکومت کنی ولی نه به میل خود بلکه به آنچه خداوند از طریق وحی به تو نشان داده است، پس معلوم است که ولی فقیه، ولایت مطلقه‌اش در اجرای قوانین الهی است، نه اینکه بتواند قوانین اسلام را تغییر دهد، بنابراین در ولایت مطلقه «مطلق به این معنا نیست که هرگونه میل داشت احکام اسلام را اجرا کند، بلکه اجرای احکام اسلامی نیز باید توسط راهکارهایی که خود شرع مقدس و عقل ناب و خالص بیان نموده‌اند، صورت گیرد» (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۲۵۱) چون شخص فقیه، تابع شخصیت دینی خویش می‌باشد و چنین انسانی، امین مکتب و متولی اجرای دین است و خود او نه تنها همراه مردم بلکه پیشاپیش آنان موظف به اجرای فرامین فردی و اجتماعی دین می‌باشد، فقیه لایسئلاً عمّاً یفعل نیست که هر کاری بخواهد بکند و مورد سؤال قرار نگیرد او نیز یکی از مکلفین است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۲۵۷).





حکم حکومتی و اختیارات ولایت مطلقه فقیه

حکم حکومتی و اختیاراتی که ولایت مطلقه فقیه درباره آن دارد، یکی از مباحث مطرح در مورد اختیارات ولایت مطلقه فقیه می‌باشد، که باید تفاوت آن را با دیگر احکام مشخص نمود. درباره چستی حکم حکومتی و نوع و سطح آن، باید گفت که در اسلام سه قسم حکم وجود دارد، برخی احکام، حکم شرعی است یعنی شارع مقدس آن را وضع و جعل می‌کند که خود بر دو نوع است، تکلیفی و وضعی. مراد از احکام تکلیفی، دستوراتی است که از ناحیه شارع درباره جواز و عدم جواز افعال مکلفان صادر شده است؛ این دسته از احکام روشن می‌کنند که چه کارهایی را باید انجام داد و چه کارهایی را نباید انجام داد، به پنج قسم واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح تقسیم می‌شوند، نوع دیگر احکام شرعی را احکام وضعی می‌نامند، احکام وضعی نیز از ناحیه شارع مقدس یعنی خداوند متعال صادر می‌شود لکن راجع به جواز و عدم جواز فعل مکلف نمی‌باشد، در احکام وضعی به سبب انشای شارع، روابط و معانی شرعیه‌ای ایجاد می‌شود که خود موضوع احکام تکلیفی است، مثل زوجیت و ملکیت و طهارت و نجاست که مصادیقی از احکام وضعی شارع هستند. وظیفه مجتهدان و فقیهان، تلاش در جهت کشف حکم شرعی از طریق منابع و مصادر آن و بیان و اعلان حکم شرعی است که به اصطلاح فقهی به آن فتوا می‌گویند.

حکم قاضی نوعی دیگر از احکام اسلام است، این حکم از سنخ فتوا نیست یعنی تنها بیان و اعلان حکم نیست بلکه حکم قاضی انشای اوست که با توجه به منابع و احکام اسلام برای رفع خصومت و منازعه صادر شده است، حکم حکومتی، قسم سوم از احکام اسلام است که انشای حکم فقیه عادل، محدود و منحصر به مورد خاصه و نزاع و یا اقامه حدود نیست، بلکه اسلام برای فقیه عادل اختیار دیگری هم قائل است و آن انشای حکم درباره اداره جامعه و تدبیر امور کلان جامعه اسلامی است، این قسم از احکام اسلام از سنخ دو حکم قبلی نیست یعنی نه از سنخ بیان و اعلان حکم شارع است و نه از سنخ حکم قاضی که انشای حکم در مورد خاصه و منازعه است بلکه

این قسم از احکام اسلام مربوط به اداره جامعه و تدبیر امور کلان جامعه اسلامی است، بنابراین فقیه عادل از آن جهت که حاکم شرع است حق آمریت و انفاذ و صدور حکم برای اداره جامعه را داراست، به این قسم از احکام اسلام حکم حکومتی می‌گویند که مبنای صدور احکام حکومتی، رعایت مصلحت مسلمین و نظام اسلامی است (واعظی، ۱۳۸۶، ص ۲۰۷). علامه طباطبایی درباره احکام حکومتی می‌فرماید: «هرگونه مقررات جدیدی که در پیشرفت زندگی اجتماعی جامعه مفید باشد و به صلاح اسلام و مسلمین تمام شود، مربوط به اختیارات والی است و هیچ ممنوعیتی در وضع و اجرای آن نیست (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۸۵ - ۸۶)، یا در جای دیگر می‌فرماید: «ولی امر مسلمین می‌تواند یک سلسله تصمیماتی بر حسب مصلحت وقت گرفته، طبق آنها مقرراتی وضع نماید و به موقع اجرا گذارد، مقررات نامبرده لازم الاجرا و همانند مقررات شریعت دارای اعتبار است، با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیرقابل تغییر است ولی مقررات موضوعه، قابل تغییر و در ثبات و بقاء تابع مصلحتی می‌باشد که آنها را به وجود آورده است و چون پیوسته زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است طبعاً این مقررات تدریجاً تبدیل و تغییر پیدا کرده و جای خود را به بهتر از آن خواهد داد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۴۱، ص ۸۳).

نکته قابل توجه در مورد حکم حکومتی آن است که احکام حکومتی محدود به موارد اضطرار، عسر و حرج، ضرورت و امثال آنکه مبنای احکام ثانویه هستند، نمی‌باشند. امام خمینی رحمته الله علیه درباره حکم حکومتی می‌فرماید: ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰، ص ۴۵۷)، همان‌گونه که حکم اولی در افعال و اشیاء بر حسب ذات موضوع آنها و بدون در نظر گرفتن شرایط ویژه و استثنایی وضع می‌شود، حکم حکومتی نیز بدون شرایط اضطرار، ضرورت یا عسر و حرج بلکه بر مبنای مصلحت صادر می‌شود آیت‌الله جوادی آملی در تبیین حکم حکومتی می‌گوید: «احکامی که از ناحیه حکومت و حاکم صادر می‌شود، گاهی اولی است و گاهی ثانوی ... اما آنچه که از حاکم اسلامی در موارد تراحم صادر می‌شود حکم ثانوی است... (یعنی) اگر کاری با





عنوان طبیعی و اولی خود، دارای حکم معین است، ولی بر اثر تشخیص حاکم اسلامی که پس از بررسی و رسیدگی کارشناسانه صورت پذیرفت، عنوان دیگری بر آن طاری (عارض) می‌شود که حکم جدید را به همراه دارد... چنین حکمی، ثانوی خواهد بود، گاهی نیز ممکن است... (حاکم) حکمی صادر کند که تأسیسی به نظر برسد، لکن پس از تحلیل، معلوم می‌شود که حکم مزبور، به استناد عروض برخی از عناوین عام است، آنچه مهم است اینکه در تمام موارد، نه حکم، بدیع است و نه عنوان ابداعی؛ بلکه تمام احکام، برای تمام عناوین عام طرح و پی‌ریزی شده است...» (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۶۷-۴۶۸) همه این احکام، احکام اسلام است، البته نکته مهم این است حکم حکومتی بر دیگر احکام رجحان دارد، دلیل رجحان حکم حکومتی بر دیگر احکام از نگاه امام خمینی علیه السلام این است که وی برای حکومت شأن رفیعی قائل است، «الاسلام هو الحكومة بشؤونها والاحکام قوانین الاسلام و هی شأن من شؤونها بل الاحکام مطلوبات بالعرض و امور آلیه لاجرائها و بسط العدالة» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۷۲) طبق دیدگاه امام، حکومت و نظام اسلامی فرعی از فروع اسلامی و جزئی از اجزای اسلام نیست، بلکه شأن رفیعی دارد به گونه‌ای که احکام فقهی در خدمت تأیید، تثبیت و حفظ حکومت و نظام اسلامی است، از نظر ایشان، احکام شرعی، شأنی از شؤون حکومت است و این احکام نسبت به اسلام و حکومت اسلامی، مطلوبات بالعرض هستند، در واقع امام خمینی علیه السلام اساس اسلام را مورد توجه قرار داده و حکومت را بنای رکن آن دانسته است، بر این اساس، حکومت از احکام اولی اسلام است و حفظ نظام و حکومت اسلامی نیز از اهم واجبات الهی و مقدم بر سایر احکام اولی اسلام است، ایشان تصریح می‌کنند که «حکومت شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم است بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج و...» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰، ص ۴۵۲).

بنابر دیدگاه امام خمینی علیه السلام حتی احکام الزامی شرع، مانع صدور حکم حکومتی نمی‌شود و ولایت فقیه محدود به آن نیست و اگر مصلحت نظام اسلامی و جامعه

مسلمین، اقتضا کند، ولی فقیه می‌تواند موقتاً و تا زمانی که مصلحت اسلام و مسلمین - که از اهم مصالح است - اقتضا می‌کند، حکم حکومتی صادر کند هر چند آن حکم، مخالف با یکی از احکام الزامی شرع باشد، زیرا طبق دیدگاه امام خمینی رحمته الله علیه «حکومت یا همان ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم واگذار شده است، اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعیة الهیة تقدم دارد، اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیة الهی باشد، حکومت الهی و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باید یک پدیده بی‌مسمأ و بی‌محتوا باشد... حکومت می‌تواند از هر امری، چه عبادی و چه غیرعبادی، که جریان آن، مخالف مصالح اسلام است، [مادامی که چنین است] جلوگیری کند.» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰، ص ۴۵۱)

البته وجود این اختیارات برای ولی فقیه بدین معنا نیست که وی تشریح‌کننده احکام باشد یا بر اساس پسند خود یا جامعه عمل کند که عرفی‌گرایی را به دنبال داشته باشد بلکه آن‌گونه که رهبر معظم انقلاب می‌فرماید: «... این نیست مسئله «ولایت مطلقه» که فقیه هر کار دلش خواست بکند، یک وقت یک چیزی به نظرش رسید که باید این کار انجام بگیرد فوراً انجام دهد، قضیه این نیست، قضیه این است که یک حالت انعطافی در دست کلیددار اصلی نظام وجود دارد که می‌تواند در آنجائی که لازم است مسیر را تصحیح و اصلاح کند، بنا را ترمیم کند» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۶/۱۷).

مرحوم شهید مطهری رحمته الله علیه درباره این انعطاف می‌فرمایند: اسلام دین حساب است، حساب اهم و مهم را می‌کند، می‌گوید در موقع لزوم، آن چیزی را که اهمیت کمتری دارد، فدای چیزی که اهمیت بیشتری دارد بکن، این خودش یکی از اموری است که به اسلام انعطاف بخشیده است، این انعطاف را ما نداده‌ایم، خودش این جور ساخته شده و به دست ما داده شده است، اگر ما می‌خواستیم به زور یک نرمش به آن بدهیم حق نداشتیم، ولی این نوع نرمشی است که خود اسلام به خودش داده است، حسابی است که خودش به دست ما داده است (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲۱، ص ۱۷۲).

نکته دیگر آن است که با وجود این انعطاف‌ها، اطلاق در ولایت مطلقه فقیه، هرگز به معنای نفی هرگونه محدودیت، ضابطه و مصلحتی، در اعمال ولایت از سوی فقیه





نیست و هیچ فقیهی چنین معنایی را اراده نکرده است، بلکه اعتقادات ما حتی چنین چیزی را نسبت به امامان معصوم علیهم السلام نیز نمی‌پذیرد که آن بزرگواران بدون هیچ ضابطه و میزان و ملاکی می‌توانستند حکم کنند، چه برسد به فقیه که بتواند بدون هیچ معیاری، تنها به میل و اراده خویش در هر زمینه و نسبت به هر کسی حکم کند. امام خمینی رحمته الله می‌گوید: «آنچه که در اسلام حکومت می‌کند، فقاہت و عدالت است و به تعبیر دیگر، حاکم و ولی مردم در اسلام، قانون الهی است نه شخص خاص؛ زیرا شخص فقیه، یک تافته جدا بافته از مردم نیست، بلکه او نیز همانند یکی از آحاد مردم، موظف به رعایت احکام و قوانین الهی است.» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۶۴) توضیح اینکه احکام صادره از حاکم اسلامی براساس برخی اصول و ارزش‌های کلی دین، استنباط شده و جعل می‌گردند و این احکام مستند به اصول، قواعد و مبانی دینی‌اند (چون) سیاست صحیح که در محور حکم ولایی والی الهی انجام می‌گیرد، امری دینی و مستند به یکی از مبانی، اصول و قواعدی است که آنها مستنبط از یکی از منابع (دین) می‌باشد (رک: جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۲۳۶). بر این اساس، ولایت مطلقه فقیه، بدون قید و شرط نبوده بلکه دارای ضوابط و محدودیت‌هایی است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

ضوابط و محدودیت‌های ولایت مطلقه فقیه

۱. پایبندی به قانون الهی: ولی فقیه، با همه اختیاراتی که دارد، پیرو و تابع قانون الهی است و نمی‌تواند بر خلاف آن نظر بدهد یا حکمی صادر نماید، امام راحل در این باره فرمودند: «اسلام دین قانون است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم خلاف نمی‌کردند، خدا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید که اگر یک حرف [بر خلاف آنچه که من می‌گویم] بزنی، رگ حیات تو را قطع می‌کنم، حکم قانون است، غیر از قانون الهی کسی حکومت ندارد. برای هیچ کس حکومت نیست. نه فقیه و نه غیر فقیه، همه تحت قانون، عمل می‌کنند و مجری قانون هستند، هم فقیه و هم غیر فقیه، همه مجری قانونند»

(امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۳۵۳)، هم چنین فرمودند: «حکومت اسلامی، حکومت استبدادی نیست که رئیس دولت، مستبد و خودرأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند. هر کس را اراده‌اش تعلق گرفت بکشد و هر که را خواست انعام کند و به هر که خواست بدهد، اموال و املاک را به این و آن بخشد، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند» (امام خمینی، ۱۳۷۶، ص ۴۳).

۲. شرط عدالت و تقوا: یکی از شرایط و محدودیت‌ها در ولایت مطلقه فقیه، شرط عدالت و تقوا در ولی فقیه است. استمرار عدالت، شرط استمرار ولایت است و خروج از حریم حق و عدل، سقوط ولی فقیه از این مقام را به دنبال دارد. بنابراین ولی فقیه نمی‌تواند دیکتاتور، زورگو باشد و نمی‌تواند دروغ بگوید و خلاف موازین اسلام عمل کند. «اسلام، که فقیه عادل مطلع دلسوز برای ملت را قرار می‌دهد که این نظارت کند یا فرض کنید حکومت کند، برای این است که جلو بگیرد از غیرعادل، غیرعادل نیاید و مردم را بچاپد» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۳۰۵).

۳. نظارت فقهای عادل در مجلس خبرگان: اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی، یکی از وظایف مجلس خبرگان را نظارت بر بقای شرایط رهبری می‌داند، این نظارت نقش مؤثری برای اطمینان بخشی نسبت به برخی دغدغه‌ها دارد، چراکه این نظارت نسبت به بقاء شرایطی است که در اصل یکصد و نهم چنین آمده است: «صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه، عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام و بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری»، لحاظ این شرایط برای حفظ اسلامیت و مصالح آن است و فقهای عادل مجلس خبرگان وظیفه دارند با نظارت خود بقای این شرایط را در رهبری رصد کنند تا اسلامیت نظام تضمین گردد. مجلس خبرگان - مطابق ماده ۱۷ قانون این مجلس - برای تحقق این امر سازوکاری طراحی کرده‌اند که کمیسیونی متشکل از ۱۵ نفر از نمایندگان مجلس خبرگان مرتباً واجد شرایط بودن ولی فقیه را مورد بررسی قرار داده و گزارش آن را به اجلاس سالانه مجلس خبرگان ارائه می‌نمایند.





۴. در نظر داشتن مصلحت عمومی: یکی از معیارها و محدودیت‌ها، در مورد حکم ولی فقیه، رعایت مصلحت اسلام، مصالح کلی مردم و جامعه است. اصولاً در نظام ولایی، مصلحت یک «مبنا» است و ولایت مبتنی بر مصلحت، در راستای مصالح عمومی مسلمانان و اسلام اعمال می‌شود. این معیار (رعایت مصلحت) در حوزه عمومی، شامل امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و آموزشی، نظامی و اقتصادی می‌باشد، اما اعمال مصلحت در امور خصوصی در صورتی است که امور خصوصی در تزامم با امور عمومی و منافع اجتماعی قرار گیرد (جوان‌آراسته، ۱۳۸۲، ص ۱۸۰). حضرت امام علیه السلام در این باره می‌فرماید: «کسی که بر مسلمانان و جامعه بشری حکومت دارد، همیشه باید جهات عمومی و منافع عامه را در نظر بگیرد و از جهات خصوصی و عواطف شخصی چشم‌پوشد...» (همان، ص ۸۵).

۵. ولایت، غیراختصاصی معصوم: ولایت ولی فقیه در محدوده اموری است که اختصاص به معصوم ندارد یعنی، در مواردی که مختص به امام معصوم است ولی فقیه، ولایت ندارد، امام علیه السلام در مورد، محدودیت ولایت فقیه در این زمینه، می‌فرماید: «آنچه برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام از امور مربوط به حکومت ثابت است، برای فقیه نیز ثابت می‌باشد. در صورتی که آنان ولایتی از جهات دیگر داشته باشند فقیه چنین ولایتی ندارد. بر این اساس، اگر قائل بشویم که معصوم حق طلاق دادن همسر مرد یا فروش مال او یا گرفتن مال از او حتی با فرض وجود عدم مصلحت عمومی را دارد، چنین اختیاری برای فقیه ثابت نیست» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۸۹).

نکته اساسی این است که اگر در اعمال ولایت مطلقه براساس مصلحت، حکمی مقدم بر حکم دیگری گردد، این مصلحت دارای معیار و ملاکاتی است و با مصلحت سکولار متفاوت است چون اعمال مصلحت در ولایت مطلقه فقیه بدون ضابطه و شرایط نمی‌باشد و همین ضابطه‌مند بودن، موجب جلوگیری از گرایش به قوانین غیراسلامی و سکولار خواهد شد، از این رو، ضوابط و شرایط مصلحت در ولایت مطلقه فقیه در ذیل اشاره می‌شود.

ضوابط و شرایط مصلحت در ولایت مطلقه فقیه

۱. مصلحت باید در حوزه اهداف شرع باشد: هدف اساسی شارع در نظام اجتماعی و زندگی انسان‌ها، حفظ پنج چیز است: حفظ دین، جان، مال، عقل و نسل. حفظ این موارد پنج‌گانه مربوط به مصالح بندگان است، بنابراین مصلحتی که اعمال می‌شود باید در جهت حفظ یکی از این امور باشد.

۲. تعارض نداشتن با قرآن و سنت مسلم نبوی: مصلحت مورد نظر، نباید با قرآن کریم و سنت مسلم نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تعارض بوده یا مخالف آنان باشد (افتخاری، ۱۳۸۴، ص ۱۰۱ و ۱۷۲).

۳. از بین رفتن مصلحت مهم‌تر یا مساوی آن: اعمال مصلحت زمانی معتبر است که موجب از بین رفتن مصلحت مهم‌تر یا مساوی خود نشود، و گرنه مصلحت اهم مقدم بر آن و در صورت تساوی ترجیح یک مصلحت بر دیگری بدون دلیل، بی‌معنا بوده و چنین امری از شخص حکیم سر نمی‌زند. با توجه به ضوابط گفته شده؛ اعمال مصلحت موجب نمی‌شود که جمهوری اسلامی، به جمهوری سکولار تبدیل گردد.

ولایت مطلقه فقیه مانع سیطره سکولاریسم در جامعه

با توجه به مباحث و توضیحاتی که پیرامون ولایت مطلقه فقیه و اختیارات آن و نیز احکام حکومتی بیان شد، به بررسی این ادعا که «جامعه ایران با وجود ولایت مطلقه فقیه در حال حاضر عرفی‌تر و حتی غیر مذهبی‌تر شده است و تجربه نشان داده عرفی‌گرایی زاییده حاکمیت دینی است» (یوسفی‌اشکوری، ۱۳۹۱/۱/۱۳)، خواهیم پرداخت. نکته اساسی این است که تجربه نمی‌تواند تلازم منطقی بین این دو ایجاد کند، چراکه شرایط و اوضاع متفاوت جوامع مختلف به گونه‌ایی است که، نتیجه و پیامد حاکمیت دینی می‌تواند عرفی‌گرایی نباشد، شرایط و اوضاع حاکمیت کلیسا در غرب و آموزه‌های دین مسیحیت با حاکمیت دینی در جامعه اسلامی و آموزه‌های دین اسلام بسیار متفاوت است، ولایت مطلقه در حاکمیت دینی که ولی فقیه در آن حاکم است به معنای انعطاف است نه تصلبی که ادعا می‌شود عرفی‌تر و غیرمذهبی‌تر شدن جامعه



نتیجه آن است. اساساً ولایت مطلقه‌ای که در راستای حفظ و پاسداری از ارزش‌های دین و برای برداشتن معضلات نظام و مشکلات مردم بوده و دستیابی به سعادت دنیا و آخرت آنان را مدنظر دارد چگونه می‌تواند متصلب باشد و موجب رویگردانی مردم نسبت به دین شود؟ انعطاف در عین حفظ اصول و ارزش‌ها برای رفح و القای همین ذهنیت تصلب و بن‌بست‌ها می‌باشد، البته جامعه دینی برای تأمین مصالح خود تعهداتی دارد و نسبت به آن متعهد است و این تعهد با تصلب تفاوت فراوانی دارد، زیرا در این تعهد، اراده آگاهانهٔ آحاد جامعه نهفته است، این جامعه متصلب نیست تا بخواهد برای گریز از تصلب رهبران دینی به سکولاریسم روی آورد. تجربه کلیسا در غرب حاکی از آن است که تصلب‌های اربابان کلیسا و آموزه‌های موهوم آنان و همچنین عوامل دیگر، باعث رویگردانی مردم از کلیسا و حاکمیت اربابان آن گردید؛ به هر حال دلیلی برای تعمیم ادعا و صحت تلازم بین آنچه در غرب رخ داده با جامعه‌ای که ولایت فقیه در آن حاکم است وجود ندارد، زیرا تفاوت شرایط و اوضاع، تناسب این دو حاکمیت دینی را منتفی می‌کند و خواه ناخواه، نبود تناسب، عدم تلازم را در پی خواهد داشت. بر همین اساس، این مدعا فاقد دلیل محکم و مستند بوده و آنچه به‌عنوان دلیل ذکر شده (تجربه جوامع غربی) مطلوب مدعی را اثبات نمی‌کند.



جمع بندی

در مجموع باید گفت که ولایت مطلقه برای فقیه به معنای حکومت مطابق میل و خواست شخص ولی فقیه نیست بلکه آنچه در اسلام حکومت می کند، فقاقت و عدالت است؛ به تعبیر دیگر، حاکم و ولی مردم در اسلام، قانون الهی است نه شخص خاص؛ زیرا شخص فقیه، جدا از آحاد مردم نیست، بلکه او نیز همانند یکی از آنان، موظف به رعایت احکام و قوانین الهی و نیز مصالح آن می باشد و این موجب می گردد که صدور احکام حکومتی بر مبنای مصلحت نظام اسلامی و جامعه مسلمین بوده و در راستای اجرای احکام و قوانین متعالی اسلام صورت گیرد.

ولایت مطلقه فقیه از آنجا که مقید به رعایت قوانین اسلام و مصالح اسلام و مسلمین است نه تنها موجب عرفی گرایی و سکولاریسم نمی گردد، بلکه فلسفه وجودی آن حفظ و حراست از قوانین اسلامی می باشد؛ با حاکمیت فقیه جامع الشرایط و برخورداری ایشان از ویژگی های برجسته ای همچون عدالت و تقوا که موجب بازدارندگی درونی او گردیده و نظارت مجلس خبرگان و سازوکارهای نظارتی که آن درباره رهبری دارد، در واقع اسلامیت نظام تضمین خواهد شد و زمینه ای برای باز شدن راه قوانین سکولار در جامعه وجود نخواهد داشت، ولایت فقیه که حقیقت آن حاکمیت و ولایت فقه و عدالت می باشد، نقطه مقابل تفکر سکولاریسم و ترسیم کننده محوریت دین در عرصه سیاسی و اجتماعی جامعه و هدایت و رهبری آن می باشد. تردیدی نیست که تجربه غرب و عاقبت حاکمیت کلیسا نمی تواند با ولایت مطلقه فقیه و جامعه اسلامی تناسبی داشته باشد زیرا آنچه حاکمیت کلیسا را به انزوا برده و سکولاریسم و عرفی گرایی را بر جامعه غرب حاکم کرد، تصلب حاکمیت کلیسا و غیرقابل دفاع بودن آموزه های موهوم آن در برابر علم و کشفیات جدید بود، رفتار متصلبانه اربابان کلیسا و نقص و ضعف های معرفتی کلیسا زمینه های رشد سکولاریسم را فراهم آورد در حالی که جامعه اسلامی با پشتوانه قوی معرفتی که حاکمیت دینی آن دارد، متناسب با اقتضات زمانه و پدیده های نوظهور، به حفظ اصول و ارزش های دینی می پردازد.





ممکن است ولایت مطلقه فقیه به دلیل انعطاف‌های راهگشایی که می‌تواند پاسخ‌گوی عصر حاضر باشد در معرض اتهامات ناروایی قرار گیرد و برخی فرجام ولایت مطلقه را عرفی‌گرایی حکومت بدانند، ولی ولایت مطلقه فقیه با دارا بودن چنین انعطاف‌هایی، پیچیدگی‌های اداره کشور را حل نموده و ضابطه‌مند بودن این انعطاف‌ها، مانع ایراد نقیصه‌ای به دینی‌بودن حکومت و اداره جامعه خواهد بود چراکه این انعطاف‌ها بر اساس مقتضیات زمان و عصر حاضر و در واقع مطابق قواعد و ضابطه‌هایی است که فقاهت دینی آن را در فقه کلان سامان داده است. فقه کلان برخلاف فقه خرد که فقه فردی است و موضوع آن فرد مکلف است فقهی اجتماعی و موضوع آن جامعه است، این فقه مجموعه‌نگر با وجود بهره‌گیری از قواعد و ادله فقه خرد، ناظر به اجتماع است و با این رویکرد، احکام اجتماعی را نظام می‌دهد و به همین خاطر به آن فقه نظام یا فقه کلان می‌گویند (اراکی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۰ - ۲۰). اصل ولایت فقیه و مطلقه بودن آن از همین فقه کلان، قابل استنباط است، بنابراین در فقه کلان انعطاف‌ها مطابق قواعد و تلازمات (عقلی و شرعی) آن می‌باشد و فقیه با استفاده از قواعد کلی فقه و نهایتاً با استناد به دلیل عقلی، احکام حکومتی را بر اساس مصالح ... اجتماع صادر می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۴۱۶ - ۴۱۸).

وجود این شیوه و سبک استنباط است که باعث می‌شود، رویکرد سکولاریستی و عرفی‌شدن در آن راه نیابد زیرا در نگرش سکولاریستی اصل انعطاف و راه حل پیدا کردن است، درحالی‌که در ولایت مطلقه اصل بر دینی بودن اداره جامعه است که مطابق ضابطه‌های فقه کلان می‌باشد، بنابراین ولایت مطلقه فقیه با انعطاف ضابطه‌مندی که در اداره کشور دارد در واقع برای اجرای احکام متعالی اسلام، راهگشایی می‌نماید و به همین دلیل عامل مستحکمی برای جلوگیری از سیطره سکولاریسم خواهد بود.

فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. اراکی، محسن، *فقه نظام سیاسی اسلام*، ج ۱، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۳۹۲.
۲. افتخاری، اصغر، *مصلحت و شریعت*، تهران: گام نو، ۱۳۸۴.
۳. بیات، عبدالرسول و دیگران، *فرهنگ واژه‌ها*، قم: مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱.
۴. جمعی از نویسندگان، *مرجعیت و روحانیت*، تهران: سهامی انتشار، ۱۳۴۱.
۵. جوادی آملی، عبدالله، «نقد نقد»، *حکومت اسلامی*، سال اول، ش ۲، زمستان ۱۳۷۵.
۶. ———، *ولایت فقیه «ولایت فقاہت و عدالت»*، قم: اسراء، ۱۳۷۸.
۷. جوان آراسته، حسین، *مبانی حکومت اسلامی*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۸. خمینی، روح الله، *البیع*، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (علیه السلام)، ۱۳۷۹.
۹. ———، *صحیفه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (علیه السلام)، ۱۳۷۸.
۱۰. ———، *ولایت فقیه*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (علیه السلام)، ۱۳۷۶.
۱۱. داعی نژاد، سیدمحمد، *تبیین و تحلیل سکولاریسم*، قم: مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات، ۱۳۸۳.
۱۲. صابری همدانی، احمد، *الهدایة الی من له الولاية*، تقریر مباحث آیت‌الله‌العظمی سیدمحمد رضا گلپایگانی، قم: مؤسسه فرهنگی و لاء منتظر (علیه السلام)، ۱۳۹۱.
۱۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *بررسی‌های اسلامی*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۱۴. قدردان قراملکی، محمدحسن، *سکولاریسم در مسیحیت و اسلام*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۹.



۱۵. کلانتری، علی اکبر، *حکم ثانوی در تشریح اسلامی*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۸.
۱۶. مصباح یزدی، محمدتقی، *ولایت فقیه و عینیت‌های فقه اسلامی*، متین، ش ۱، پاییز، ۱۳۸۹.
۱۷. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، قم: صدرا، ج ۲۱، ۱۳۶۸.
۱۸. معرفت، محمدهادی، *ولایت فقیه*، قم: التمهید، ۱۳۷۷.
۱۹. واعظی، احمد، *حکومت اسلامی «درسنامه اندیشه سیاسی اسلام»*، قم: مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۱.
۲۰. ویلسون، برایان، *عرفی شدن در دین اینجا و آنجا*؛ ترجمه مجید محمدی، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۷.
۲۱. یوسفی اشکوری، حسن، *تأملی در سیر تاریخی ولایت فقیه*، قسمت دوم، yousefieshkevari.com، ۱۳۹۱/۱/۱۳.

